

فصلنامه ژئوپلیتیک - سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰

صص ۱۷۳-۱۳۶

تحولات ژئوپلیتیک در حوزه دریای خزر و تغییر نقش قدرتهای بزرگ در این منطقه

دکتر حاکم قاسمی* - استادیار علوم سیاسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین
زهرا ناظری - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۷

چکیده

در زمان حیات اتحاد جماهیر شوروی حضور قدرت‌های بزرگ در حوزه خزر محدود بود. به علت تسلط شوروی بر بخش وسیعی از منطقه خزر و عدم تمایل آمریکا برای درگیری با شوروی و به رسمیت شناخته شدن حوزه‌های نفوذ ابرقدرت‌ها از سوی یکدیگر، حوزه خزر تنها تحت نفوذ و تأثیر شوروی بود. از اینرو ثبات نسبی در منطقه برقرار بود. اما بعد از فروپاشی شوروی قدرت‌های متعددی در منطقه حضور یافتند. بنابراین در حالی که قبل از فروپاشی شوروی وجود یک قدرت مسلط باعث یکپارچگی و برقراری ثبات در منطقه بود، بعد از فروپاشی شوروی با وجود قدرت‌های متعدد، زمینه بروز رقابت‌ها و چالش‌های فراوانی در منطقه فراهم شد. در چنین وضعیتی قدرت‌های بزرگ به‌عنوان عامل بی‌ثباتی در منطقه‌ای نقش می‌کنند.

هدف مقاله حاضر این است که این تغییر نقش قدرت‌های بزرگ را که بعد از فروپاشی شوروی و وقوع تحولات ژئوپلیتیک در منطقه خزر اتفاق افتاد، تبیین نماید. برای این منظور ضمن معرفی قدرت‌های صاحب نفوذ در منطقه خزر و بررسی اهداف و منافع آنها در سال‌های قبل و بعد از فروپاشی شوروی، به مقایسه عملکرد آنها و تأثیرات این عملکرد پرداخته است. با این بررسی سعی شده است تفاوت نقش و تأثیر قدرت‌های بزرگ در دو دوره مورد مطالعه بیان شود. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که در حالی که سیستم مداخله و نفوذ در منطقه خزر در سال‌های قبل از فروپاشی شوروی عامل ثبات در منطقه بوده، در سال‌های بعد از فروپاشی شوروی این سیستم به سیستم نفوذی بی‌ثبات کننده تغییر نقش داده است.

واژه‌های کلیدی: دریای خزر، سیستم مداخله‌گر، ثبات و بی‌ثباتی، منافع قدرت‌های بزرگ.

مقدمه

در سال‌های قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دریای خزر به‌عنوان دریای مشترک بین ایران و شوروی شناخته می‌شد. اما ایران به غیر از مسائل مربوط به خود، در مسائل این منطقه چندان نقشی نداشت. حوزه خزر، حوزه نفوذ شوروی بود و شوروی بر مناطق شمالی، شمال شرقی و غربی این منطقه، به‌عنوان بخشی از سرزمین خود، مسلط بود. در این دوره قدرت‌های بزرگ به مداخله و نفوذ در حوزه خزر چندان توجه و تمایلی نداشتند و این حوزه (جز مناطق تحت حاکمیت ایران) منطقه نفوذ انحصاری شوروی بود.

با فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ جغرافیای سیاسی و مرزهای منطقه تغییر کرد. جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز از شوروی جدا مستقل شدند. با برچیده شدن تسلط شوروی بر جمهوری‌های این منطقه، تعداد زیادی از دولت‌ها به‌عنوان قدرت بزرگ در صدد نفوذ در حوزه خزر برآمدند و رقابتی سخت برای تسلط یافتن بر این منطقه درگرفت. با توجه به این تحول، یکی از پرسش‌های مهم این است که بعد از فروپاشی شوروی نقش قدرت‌های بزرگ به‌عنوان سیستم نفوذی در منطقه خزر چه تغییری کرده و چه تأثیری در ثبات منطقه داشته است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت رفتار قدرت‌های بزرگ در منطقه خزر در دوران جنگ سرد موجب شد آرامش و ثبات نسبی در منطقه حکم‌فرما شود. ولی پس از تحولات ژئوپلیتیک در حوزه خزر، با فعال شدن قدرت‌های متعدد در این منطقه رقابت‌های سختی شکل گرفت. این رقابت‌ها ثبات منطقه‌ای را از بین برد و ناآرامی و بی‌ثباتی را جایگزین آن کرد.

تعریف مفاهیم و اصطلاحات

در این مقاله رابطه قدرت‌های بزرگ با حوزه خزر در مورد مطالعه قرار می‌گیرد تا تأثیر این رابطه بر ثبات و بی‌ثباتی منطقه مشخص شود. لذا تعریف مفاهیم قدرت‌های بزرگ، حوزه خزر، و ثبات و بی‌ثباتی ضروری است.

قدرت‌های بزرگ^۱

دولت‌ها از نظر حقوقی برابرند اما از نظر میزان و سطح قدرت با یکدیگر تفاوت‌های فاحشی دارند. با توجه به میزان قدرت دولت‌ها، آنها در سطوح مختلفی دسته‌بندی شده‌اند. در این دسته‌بندی قدرت‌ها به هفت گروه تقسیم شده‌اند که عبارتند از: ۱- قدرت‌های درجه اول؛ ۲- قدرت‌های درجه دوم؛ ۳- قدرت‌های متوسط؛ ۴- قدرت‌های کوچک؛ ۵- قدرت‌های منطقه‌ای؛ ۶- کشورهای ذره‌ای؛ ۷- مستعمرات.^۸

قدرت‌های درجه اول کشورهایی هستند که از نظر عوامل مادی و معنوی قدرت بر دیگر کشورها برتری دارند. این ویژگی باعث می‌شود که آنها بتوانند بر سیاست داخلی و خارجی سایر دولت‌ها در دیگر مناطق جهان تأثیر بگذارند. عنوان دیگری که برای قدرت‌های درجه اول به کار برده می‌شود ابرقدرت^۹ است. قدرت‌های درجه دوم در مقایسه با قدرت‌های درجه اول قدرت محدودتری دارند اما آنها نیز با توجه به میزان قدرت خود توان تأثیرگذاری بر سیاست داخلی و خارجی سایر دولت‌ها را در برخی از مناطق دارند. این دو گروه از قدرت‌ها که توان تأثیرگذاری بر سیاست‌های کشورهای سایر مناطق را نیز دارند، به‌عنوان قدرت‌های بزرگ شناخته می‌شوند (کانتوری و اشپیگل، ۱۹۷۰: ۱۳-۱۷). قدرت‌های بزرگ یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر تحولات مناطق به‌حساب می‌آیند.

-
- 1- Grate Powers
 - 2- Primarily Powers
 - 3- Second powers
 - 4- Average powers
 - 5- Small powers
 - 6- Regional governments
 - 7- Particle states
 - 8- Colonials
 - 9- Superpower

حوزه دریای خزر

دریاچه خزر بزرگ‌ترین دریاچه جهان است. از اینرو آن را دریا نیز می‌نامند. دریای خزر در بین پنج کشور ایران، روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان قرار دارد. حوزه یا منطقه خزر، اشاره به مناطق مجاور دریای خزر دارد که عمدتاً پنج کشور ساحلی را در بر می‌گیرد. این حوزه تا قبل از فروپاشی شوروی به‌عنوان یک منطقه مورد مطالعه قرار نمی‌گرفت. شوروی به‌عنوان یک کشور واحد، خود به‌عنوان یک نظام منطقه‌ای شناخته می‌شد و جمهوری‌های تابعه آن نیز جزئی از آن به‌حساب می‌آمدند. ایران نیز خود به تنهایی یک منطقه به‌حساب نمی‌آمد، بلکه به‌عنوان عضوی از منطقه خلیج فارس و خاورمیانه شناخته می‌شد. اما با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های آن جغرافیای سیاسی منطقه دگرگون شد و حوزه خزر به‌عنوان منطقه‌ای که دارای ویژگی‌های مختص خود است مورد مطالعه قرار گرفت. این حوزه پنج کشور ساحلی ایران، روسیه، آذربایجان، ترکمنستان، و قزاقستان را در بر می‌گیرد.



نقشه شماره ۱: محدوده جغرافیایی حوزه خزر

ثبات و بی‌ثباتی منطقه‌ای^۱

در فرهنگ معین ثبات به معنای برجای ماندن، قرار گرفتن، دوام یافتن، پایدار ماندن و مفاهیمی از این نوع تعریف شده است (معین، ۱۳۷۵: ۱۱۸۶). در علوم سیاسی تعریف واحدی از ثبات و بی‌ثباتی وجود ندارد و صاحب‌نظران در این زمینه با توجه به دخالت متغیرهای مختلف الگوهای مختلف ثبات و بی‌ثباتی معرفی کرده‌اند و کوشیده‌اند تا این مفهوم را تعریف و چگونگی شکل‌گیری آن را تبیین نمایند (ساندرز، ۱۳۸۰). با وجود تعاریف مختلف، در یک تعریف کلی، ثبات اشاره به وضعیتی است که در آن تنش‌ها و درگیری‌ها محدود شده و از بین می‌رود، و برنامه‌ها و سیاست‌ها در چارچوب قواعد و رویه‌های مرسوم و شناخته شده از تداوم نسبی برخوردارند. در حالی که بی‌ثباتی اشاره به وضعیتی دارد که در آن تنش و درگیری وجه غالب روابط است و قواعد و رویه‌های معمول یا بی‌اعتبار شده و یا نادیده گرفته می‌شوند. از اینرو سیاست‌ها و برنامه‌ها چندان تداوم ندارند و همواره در حال تغییر و دگرگونی هستند. با این تعریف از ثبات و بی‌ثباتی، یک منطقه را در صورتی با ثبات می‌دانیم که رقابت‌ها، تنش‌ها و درگیری‌ها در آن وجود نداشته باشد و یا محدود باشد، و برنامه‌ها و سیاست‌های منطقه‌ای دولت‌های آن منطقه از تداوم و استمرار نسبی برخوردار باشد. در نتیجه اعتماد و اطمینان متقابل بر روابط دولت‌ها حاکم می‌گردد. برعکس بی‌ثباتی منطقه‌ای بدین معناست که یک منطقه درگیر رقابت‌های شدید، و تنش‌ها و درگیری‌های مستمر باشد و سیاست‌ها و برنامه‌های منطقه‌ای دولت‌های آن منطقه استمرار و تداوم نداشته باشد. وضعیتی که در نتیجه آن جوی از بی‌اعتمادی و عدم اطمینان بر روابط دولت‌های منطقه حاکم گردد.

روش تحقیق

روش تحقیق این پژوهش با توجه به ماهیت نظری موضوع، روش توصیفی-تحلیلی است و برای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده و نتیجه‌گیری آن استنتاجی است و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای اطلاعات و داده‌ها درباره موضوع گردآوری شده است. بر

مبنای این اطلاعات و داده‌ها، عملکرد قدرت‌های بزرگ در منطقه خزر توصیف و تأثیر آن بر منطقه تجزیه و تحلیل شده و سپس با مقایسه تأثیر قدرت‌های بزرگ بر ثبات منطقه خزر در دو دوره مورد مطالعه به استنتاج پرداخته و نتیجه‌گیری شده است که نقش قدرت‌های بزرگ در سال‌های بعد از فروپاشی شوروی چه تغییری کرده و چه تأثیری بر ثبات منطقه خزر داشته است.

چارچوب نظری

در بررسی و مطالعه نظام بین‌المللی^۱، مناطق^۲ به‌عنوان خرده‌نظام^۳ در نظر گرفته شده‌اند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۰۹). خرده نظام‌ها به‌خودی خود یک نظام هستند و می‌توان آنها را مجزا و منفک از دیگران در نظر گرفت اما در یک سطح تحلیل کلان سیستمی، یک مجموعه روابط پیچیده بین تمام واحدها وجود دارد (بورتون، ۱۹۶۸: ۱۴). بنابراین اگرچه خرده نظام‌ها در درون مرزهای خود به‌صورت یک نظام مستقل عمل می‌کنند، اما در درون نظام بین‌المللی زیرمجموعه نظام بین‌المللی هستند. یک سیستم منطقه‌ای^۴ به‌عنوان یک خرده نظام، شامل مناطقی از جهان است که بازیگران تشکیل‌دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در همسایگی یکدیگر قرار دارند و عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این وضعیت باعث می‌شود رفتار هریک از آنها بر دیگری تأثیر بگذارد. پیوندهای بین اعضای منطقه و تأثیرپذیری اعضا از یکدیگر موجب می‌شود تا مجموعه آنها به‌صورت یک سیستم عمل کنند. لذا در برخی از مطالعات منطقه‌ای، مناطق به‌عنوان یک سیستم تابع^۵ که دارای سه بخش هستند در نظر گرفته شده است. این سه بخش عبارتند از: ۱- بخش مرکزی^۶؛ ۲- بخش پیرامونی^۷؛ ۳- سیستم نفوذ و مداخله^۸ (کانتوری و اشپیگل، ۱۹۷۰: ۳۰-۲۰).

- 1- International System
- 2- Regions
- 3- Sub System
- 4- Regional System
- 5- Subordinate System
- 6- Center Sector
- 7- Periphery Sector
- 8- Intrusive System

الف: بخش مرکزی، از یک یا چند کشور تشکیل شده است. این بخش مرکز ثقل سیاست‌های منطقه‌ای است و بسیاری از تحولات منطقه را شکل می‌دهد. معمولاً بخش مرکزی از چند کشوری که دارای زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشترکند و یا پیوندهای سازمانی بیشتری با یکدیگر دارند تشکیل می‌گردد. از اینرو این بخش انسجام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سازمانی بیشتری نسبت به بخش‌های دیگر منطقه دارد.

ب: بخش پیرامونی، شامل تمامی کشورهایی است که به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی جدا می‌گردند اما این جدایی باعث حذف آنها از منطقه نمی‌شود و آنها در سیاست‌های مربوط به نظام منطقه‌ای ایفای نقش می‌کنند. اعضای بخش پیرامونی اصولاً با یکدیگر نامتجانس بوده و معمولاً کنش متقابل کمتری میان اعضا آن وجود دارد. اصولاً حداقل شرایط برای عضویت در بخش پیرامونی، موضوع جغرافیایی است و قرار گرفتن در قلمرو سیستم منطقه‌ای باعث می‌شود کشورهای پیرامون به‌عنوان عضو ناظر منطقه شناخته شوند.

ج: سیستم نفوذ و مداخله، شامل بازیگرانی است که از لحاظ جغرافیایی در قلمرو سیستم منطقه‌ای قرار ندارد، اما جهت کسب منافع در سیستم منطقه‌ای مداخله می‌کنند. سیستم نفوذ و مداخله از مشارکت سیاسی مهم قدرت‌های خارج از منطقه در مسائل و روابط منطقه‌ای به‌وجود می‌آید. بخش‌های مرکز و پیرامون هر دو شامل کشورهایی هستند که در درون منطقه قرار دارند، اما کشورهای عضو سیستم نفوذ در خارج از منطقه قرار دارند. کشورهای عضو سیستم مداخله و نفوذ را قدرت‌های بزرگ تشکیل می‌دهند. این قدرت‌ها که می‌توانند مناطق را تحت تأثیر قرار دهند. این قدرت‌ها حلقه اتصال سیاست‌های بین‌المللی با سیاست‌های منطقه‌ای به‌حساب می‌آیند. بررسی نقش آنها چگونگی تأثیر نظام بین‌المللی بر نظام منطقه‌ای را قابل درک می‌کند (قاسمی، ۱۳۷۰: ۲۰۳).

مشارکت و مداخله قدرت‌های بزرگ در یک منطقه به اشکال مختلفی صورت می‌گیرد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- عضویت در ترتیبات چندجانبه مانند ایجاد پیمان یا سازمان جهت دفاع مشترک؛

- ۲- عضویت در ترتیبات دو جانبه مانند ایجاد پیمان امنیتی متقابل؛
- ۳- مداخله نظامی جهت حفظ وضع موجود یا بازگرداندن وضع سابق؛
- ۴- براندازی؛
- ۵- استفاده از ابزار سازمان ملل متحد برای دخالت در امور منطقه؛
- ۶- فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی؛
- ۷- تبلیغات؛
- ۸- تجارت و سرمایه‌گذاری (کانتوری و اشیگل، ۱۹۷۰: ۳۰-۲۶).

قدرت‌های بزرگ و صاحب نفوذ در یک منطقه به تناسب شرایط و مسائل منطقه و با توجه به توانایی خود یکی از اشکال مداخله و یا اشکال مختلف را به صورت توأمان جهت تأثیرگذاری در یک منطقه به کار می‌گیرند. از اینرو می‌توانند با مداخله در نظام‌های منطقه‌ای سبب‌ساز آثار مثبت و منفی باشند. آنها می‌توانند محیط‌های خصومتی را به محیط‌های آرام‌تر تبدیل کنند که این از آثار مثبت به حساب می‌آید. اما از سوی دیگر در صورت عدم رعایت استراتژی بی‌طرفی منطقه‌ای و یا دخالت دادن منافع خود در قالب کنترل بخشی از منطقه و رهاسازی بخشی دیگر و یا وارد ساختن عنصر خصومت با برخی واحدهای منطقه‌ای، می‌توانند سبب‌ساز انشقاق ساختاری در حوزه ساختارها و فرآیندهای نظام منطقه‌ای شوند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

تعداد قدرت‌های صاحب نفوذ در یک منطقه نیز بر چگونگی تأثیر آنها در منطقه تأثیر دارد. در صورتی‌که در یک منطقه تنها یک قدرت صاحب نفوذ باشد، وجود یک قدرت مسلط در این منطقه باعث به وجود آمدن ساختار تک‌قدرتی در منطقه می‌شود. این قدرت مسلط در منطقه برای حفظ موقعیت و منافع خود سیاست حفظ وضع موجود را در پیش می‌گیرد و از ورود قدرتهای رقیب به منطقه و قدرت گرفتن هرگونه جریان مخالف در منطقه جلوگیری می‌کند و یا از طریق تشویق، ترغیب و یا اجبار آنها را با خود همراه می‌نماید. از اینرو باعث یکپارچه شدن سیاستها و جریانهای منطقه‌ای می‌شود که این امر باعث می‌شود برنامه‌ها و سیاستها در چارچوب قواعد و رویه‌های مرسوم و معمول تداوم یابد و تحت تأثیر وجود یک

قدرت مسلط تنشها و درگیری‌ها محدود گردد و ثبات و آرامش نسبی در منطقه برقرار گردد. اما چنانچه در ساختار قدرت منطقه‌ای دو یا چند قدرت دخالت داشته باشند، مداخله و نفوذ آنها باعث بی‌ثباتی و درگیری در آن منطقه می‌شود. وجود قدرتهای متعدد در یک منطقه، بویژه اگر این قدرت‌ها دارای منافع متعارض و رقابتهای سنگین باشند، باعث بروز گرایش‌ها و جریان‌های متفاوت و متعارض در منطقه می‌گردد. در چنین وضعیتی هریک از قدرت‌ها در جهت رهبری جریان‌ها و سیاستهای منطقه‌ای خود با یارگیری و متحدشدن با بازیگران منطقه‌ای نزدیک به خود می‌کوشد تا فرایندها و مسائل منطقه‌ای را تحت تأثیر بگذارد. در چنین حالتی حمایت از یک وضعیت و تلاش برای حفظ وضع موجود جای خود را به حمایت از یک جریان خاص با هدف تغییر و یا مدیریت وضع موجود برای رسیدن به وضع مورد نظر می‌دهد. حمایت هریک از قدرت‌ها از وضعی خاص که منافع خود و متحدانش را در تحقق آن می‌بیند باعث ایجاد دسته‌بندی‌های متفاوت و متعارض منطقه‌ای می‌گردد که نتیجه آن بروز رقابتهای منطقه‌ای است. از طرف دیگر اضافه شدن هر بازیگر در منطقه افزایش تعداد صاحبان منافع در مسایل منطقه‌ای را به دنبال می‌آورد. هرچه تعداد صاحبان منافع در مسائل منطقه‌ای بیشتر باشد، احتمال رسیدن به تفاهم به همان نسبت پایین‌تر می‌آید. لذا دخالت قدرتهای بزرگ موجب پیچیده‌تر شدن درگیریهای منطقه‌ای می‌شود و از ایجاد تفاهم میان کشورهای منطقه جلوگیری به عمل می‌آورد. این امر ضمن آنکه به شکل‌گیری شکافهای منطقه‌ای منجر می‌شود، باعث تداوم و استمرار اختلافات و منازعات منطقه‌ای و در نتیجه ایجاد بی‌ثباتی و ناامنی می‌گردد (قاسمی، ۱۳۷۰: ۲۰۵).

حضور و منافع قدرت‌های بزرگ در حوزه خزر قبل از فروپاشی شوروی

حوزه خزر تا قبل از فروپاشی شوروی یک منطقه مجزا شناخته نمی‌شد. دریای خزر طبق قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ میلادی به‌عنوان دریای مشترک شوروی - ایران محسوب می‌شد. از اینرو در این حوزه تنها دو کشور ایران و شوروی حضور داشتند. بخش جنوبی این حوزه تحت حاکمیت ایران و بخش‌های شمالی آن هم به‌عنوان حوزه داخلی شوروی تحت حاکمیت این کشور و درگیر با مسائل آن بود.



نقشه شماره ۲: محدوده جغرافیایی تحت حاکمیت شوروی سابق

در زمان حیات شوروی سابق نقش و نفوذ ایران در حوزه خزر، بسیار ناچیز بود. ایران جز در مناطق تحت حاکمیت خود در مناطق دیگر خزر نفوذ و تأثیری نداشت. تلاش ایران در این دوره بیشتر به سمت ایفای نقش در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بود. عوامل اصلی نقش و نفوذ ناچیز ایران در حوزه خزر در این دوره عبارت بود از: ۱- جایگاه و قدرت برتر شوروی نسبت به ایران در ساختار نظام بین‌المللی؛ ۲- حاکمیت شوروی بر بخش وسیعی از حوزه خزر و مسدود بودن راه ایران برای ایفای نقش در این منطقه؛ ۳- تمرکز ایران بر مسائل منطقه خلیج فارس و خاورمیانه؛ ۴- نزدیکی ایران به آمریکا که در قطب مقابل شوروی قرار داشت و عمل کردن براساس سیاستهای کلان بلوک غرب. با توجه به رسمیت شناخته شدن حوزه‌های نفوذ دو ابرقدرت شرق و غرب از طرف یکدیگر در نظام دوقطبی، قدرتهای غربی با وجود رقابت با شوروی برای مداخله و نفوذ در مناطق تحت حاکمیت شوروی اقدام نمی‌کردند و اگر هم اقدامی صورت می‌دادند بسیار محدود، مخفیانه و غیرمحسوس بود، زیرا هر اقدامی باعث واکنش ابرقدرت شرق می‌گردید.

بعد از وقوع انقلاب اسلامی و خروج ایران از اردوگاه غرب، ایران کوشید به‌عنوان یک

قدرت منطقه‌ای، نقش فعالتری در منطقه ایفا کند. اما مشکلات داخلی فراوان و وقوع جنگ تحمیلی و همچنین تداوم موقعیت شوروی به‌عنوان ابرقدرت باعث شد تا ایران همچنان نتواند نقش مؤثر و فعالی در حوزه خزر ایفا کند. حداکثر نقش و تأثیری که ایران می‌توانست در این مناطق داشته باشد نفوذ و تأثیر معنوی بود که در صورت تأکید بر آن واکنش شوروی را بر می‌انگیخت. از اینرو «در این دوره اگرچه دریای خزر به‌عنوان دریای مشترک ایران و شوروی به‌حساب می‌آمد. اما در عمل حکومت شوروی به‌عنوان یک ابرقدرت و اینکه خاک آن کشور دریای خزر را از سه طرف احاطه کرده بود، نفوذ بیشتری بر این دریا و مناطق اطراف آن اعمال می‌کرد. به‌همین دلیل ابرقدرت رقیب، یعنی آمریکا به این دریا بیشتر به‌صورت یک دریاچه داخلی شوروی نگاه می‌کرد و مصلحت نمی‌دید در امور داخلی آن مداخله کند و یا درصدد دستیابی به منابع هیدروکربنی آن برآید» (میرحیدر و طاهری، ۱۳۸۰: ۱۶۷).

با توجه به وضعیت سیاسی و حقوقی مرزبندی‌های منطقه و مناسبات ایران و شوروی با یکدیگر، در این دوره دو بخش حوزه دریای خزر یعنی ایران و مناطق تحت حاکمیت شوروی کاملاً از نظر سیاسی، اقتصادی، و سازمانی از یکدیگر منفک و جدا بودند. از نظر اجتماعی و فرهنگی گرچه قرابتی بین این دو بخش وجود داشت و موجب همبستگی و هم‌پیوندی بین آنها می‌شد، اما جدائی‌های سیاسی و ساختاری و همچنین سیاست‌های متفاوت و متعارض ایران و شوروی مانع از آن می‌شد که همبستگی و پیوندی بین این دو بخش به‌گونه‌ای که به‌صورت یک منطقه ظاهر شوند، بروز یابد. ایران به‌عنوان بخشی از نظام منطقه‌ای خلیج فارس و خاورمیانه، و دیگر مناطق حوزه خزر به‌عنوان بخشی از شوروی شناخته می‌شدند و مسائل خزر موضوعی در روابط ایران و شوروی به‌حساب می‌آمد.

از نظر سیستم نفوذ و مداخله قدرتهای بزرگ نیز وضعیت این منطقه متفاوت بود. در ایران قدرتهای اروپایی و آمریکا نفوذ و تأثیر داشتند. اما با این وجود، چندان به درگیر شدن در مسائل حوزه خزر تمایل نشان نمی‌دادند. بنابراین مداخله و نفوذ قدرتهای بزرگ در ایران مداخله و نفوذ در حوزه خزر نبود بلکه مداخله و نفوذ در خلیج فارس و خاورمیانه به‌حساب می‌آمد. از اینرو نتایج ناشی از مداخله و نفوذ قدرتها در ایران در حوزه خزر تأثیر کمی داشت

و تأثیر خود را در خلیج فارس و خاورمیانه نشان می‌داد.

مداخله و نفوذ قدرتهای خارج از منطقه در مناطق خارج از حاکمیت ایران در حوزه خزر نیز اساساً امکان بروز پیدا نکرد. این مناطق که تحت حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی قرار داشتند به‌عنوان بخشی از قلمرو و سرزمین شوروی از سوی دیگر دولتها به‌رسمیت شناخته شده بودند. از اینرو هرگونه مداخله در این مناطق، مداخله در امور داخلی شوروی به‌حساب می‌آمد و تنها در صورت موافقت و یا ضعف شوروی امکان‌پذیر می‌گردید. شوروی نیز نه دولت ضعیفی بود که قدرتهای دیگر با استفاده از ضعف آن امکان مداخله و نفوذ در سرزمینهای تحت حاکمیت آن را پیدا کنند و نه آنکه به مداخله قدرتها برای نفوذ در حوزه‌های تحت نفوذ و حاکمیت خود روی خوش نشان می‌داد که این قدرتها بتوانند با جلب موافقت، امکان مداخله و نفوذ در سرزمینهای تحت حاکمیت شوروی در سواحل خزر را به‌دست آورند. بلکه برعکس شوروی به‌خاطر رقابتهای راهبردی با سایر قدرتهای بزرگ به‌شدت نسبت به تلاش قدرتها برای نفوذ و مداخله در حوزه خزر حساس بود و با استفاده از ابزارهای مختلف می‌کوشید مانع آن شود. برای شوروی‌ها نفوذ و مداخله قدرتهای بزرگ در مناطق حوزه خزر، حتی در ایران، به‌عنوان تهدیدی امنیتی به‌حساب می‌آمد. در چنین وضعیتی با توجه به موقعیت شوروی به‌عنوان ابرقدرت در نظام بین‌المللی، قدرتهای درجه دوم از انجام دادن اقدامی که آنها را در مقابل شوروی قرار دهد پرهیز می‌کردند. آمریکا نیز به‌عنوان ابرقدرت به‌رغم رقابت با شوروی از نفوذ در مناطق تحت حاکمیت شوروی که می‌توانست منجر به رویارویی دو ابرقدرت شود اجتناب می‌کرد. پرهیز ایران از درگیر شدن در منطقه خزر و اجتناب قدرتهای بزرگ برای مداخله در این حوزه نتیجه‌ای که داشت این بود که شوروی به‌عنوان تنها قدرت مسلط و با نفوذ در این منطقه به ایفای نقش می‌پرداخت.

حضور و منافع قدرت‌های بزرگ در حوزه خزر بعد از فروپاشی شوروی

با فروپاشی شوروی رقابتهای عصر جنگ سرد در مناطق مختلف از بین رفت ولی در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز رقابتهای تازه‌ای آغاز شد. علت این رقابتهای تازه این است که با ایجاد

خلاء قدرت ناشی از فروپاشی شوروی هریک از قدرتهای جهانی برای کسب برتریهای ژئوپلیتیک و کسب توانائی شکل‌دهی ساختارهای امنیتی، تسلط بر منابع انرژی و توسعه حوزه نفوذ خود، در صدد گسترش حضور در آسیای مرکزی و قفقاز برآمده‌اند (داداندیش، ۱۳۸۶: ۷۷). تحول ژئوپلیتیکی که با فروپاشی شوروی در منطقه ایجاد شد این بود که شوروی به‌عنوان یک کشور از بین رفت و به‌جای آن دوازده جمهوری مستقل متولد شدند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در ساحل خزر به‌جای یک کشور، چهار کشور روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان به‌وجود آمد. از اینرو در حالی که در زمان حضور شوروی در حوزه خزر تنها دو کشور وجود داشت، بعد از فروپاشی شوروی پنج کشور به‌عنوان کشورهای منطقه خزر شناخته شدند. با این تغییر تسلط یک ابرقدرت که اجازه مداخله و نفوذ در منطقه را به دیگران نمی‌داد از منطقه حذف شد. نتیجه آن بروز خلاء قدرت در منطقه بود که دیگر قدرتها را برای مداخله در منطقه وسوسه و زمینه نفوذ آنها را فراهم می‌کرد. پیامد دیگر این تغییر جانشین شدن دولتهای ضعیف به جای شوروی بود که نه تنها توان مقاومت در برابر مداخله قدرتهای بزرگ را نداشتند، بلکه برای ایجاد رابطه با قدرتهای بزرگ و کشاندن پای آنها به منطقه اشتیاق زیادی نشان می‌دادند.



نقشه شماره ۳: جمهوری‌های جایگزین شوروی سابق

حذف سلطه شوروی از منطقه و ضعف دولتهای نو استقلال از یکسو و اهمیت سیاسی و اقتصادی این منطقه از سوی دیگر باعث توجه قدرتهای بزرگ به این منطقه شد. خلاء قدرت در منطقه، ضعف رهبران این منطقه در اداره کشورشان و نیاز آنها به حمایت سایر دولتها و در عین حال دارا بودن منابع غنی انرژی از جمله عواملی بودند که بر اهمیت این منطقه افزودند و رقابتها برای تسلط بر این منطقه را بیشتر کردند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). اهمیت ژئوپلیتیک و استراتژیک منطقه از یکسو و وجود منابع عظیم نفت و گاز و مواد هیدروکربنی فراوان در این منطقه باعث گردید تا توجه تمامی قدرتهای بزرگ به این منطقه جلب شود. توجه به منابع منطقه خزر در سالهای بعد از فروپاشی شوروی به حدی افزایش یافت که این منطقه به‌عنوان رقیبی برای منطقه خلیج فارس مطرح شد. البته برخی این دیدگاه را ناشی از اهداف سیاسی می‌دانند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۱۶) و بهره‌برداری از منابع دریای خزر را تنها در صورتی امکان‌پذیر

می‌دانند که موانع ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی آن از بین برود (جودت، ۱۳۷۸: ۹-۱۹۸).

تسلط شوروی در یک دوره طولانی بر این جمهوری‌ها باعث ضعیف شدن آنها از ابعاد مختلف شده است. از نظر فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی مردم این منطقه تحت تأثیر محدودیت‌ها و آموزش‌های نظام کمونیستی تضعیف گردید. لذا پس از خروج این کشورها از زیر یوغ شوروی تلاش برای بازگشت به ارزش‌های فرهنگی و هویت‌سازی بر اساس آنها در بین مردم منطقه فزونی یافت. در حالی‌که هریک از کشورها در پی یافتن الگویی فرهنگی برای خود بودند، آگاهی قدرتهای صاحب نفوذ از این مسئله باعث شد تا آنها هریک در پی نفوذ فرهنگی خود در این منطقه بر آیند تا بتوانند از طریق نفوذ معنوی و فرهنگی زمینه نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را فراهم سازند. از نظر اقتصادی، نیز ساختارهای اقتصادی ضعیف که بعد از جدایی از نظام کمونیستی دچار آشفتگی و درهم‌ریختگی نیز شده بود، نیاز اقتصادی کشورهای منطقه به قدرتهای خارج از منطقه را موجب شد. از سوی دیگر نیاز قدرتها برای دستیابی به بازارهای گسترده منطقه عامل رقابتی عظیم برای مداخله قدرت‌های بزرگ را در منطقه فراهم کرد. از نظر نظامی و امنیتی هم کشورهای این منطقه موقعیت ضعیفی داشتند. تأمین امنیت آنها طی سالهای طولانی بر عهده اتحاد جماهیر شوروی بود. اما بعد از استقلال آنها این پشتیبانی را از دست دادند. هم قدرت نظامی آنها به علت تغییرات ساختاری ارتش قدرتمند شوروی ضعیف شد و هم پشتیبانی بازبگری قدرتمند برای تأمین امنیت را از دست دادند. روسیه به‌عنوان جانشین شوروی نه تنها ضعیف شده بود و کشور قابل اتکایی برای تأمین امنیت به‌حساب نمی‌آمد، حتی گاهی به‌عنوان تهدیدی برای استقلال آنها محسوب می‌شد. کشورهای تازه استقلال‌یافته که در پی حفظ استقلال خود بودند برای بازسازی نظامی و کسب پشتیبانی در جهت تأمین امنیت خود به‌سوی همکاری‌های نظامی و امنیتی با قدرتهای خارج از منطقه گرایش یافتند. از نظر سیاسی نیز دولتهای منطقه به‌شدت ضعیف و بی‌ثبات بودند. آنها که بعد از فروپاشی ساختارهای سیاسی نظام کمونیستی قدرت را به‌دست گرفته بودند، ضمن تلاش برای حفظ استقلال خود، در صدد شکل دادن ساختارها و ایجاد نظام سیاسی بودند. از آنجا که این کشورها مدل و الگویی بومی برای جایگزین کردن به‌جای نظام کمونیستی

نداشتند، با الگو گرفتن از نظامهای لیبرال غربی سعی در ایجاد ساختارهای سیاسی متناسب و هماهنگ با این نوع از نظامها را داشتند. این امر ضمن تسریع و گسترش رابطه سیاسی با قدرتهای اروپایی و آمریکا، این قدرتها را به‌عنوان پشتیبان سیاسی و حافظ استقلال آنها مطرح ساخت. از سوی دیگر این گرایش به‌سوی غرب حساسیت روسیه و چین را برانگیخت. لذا ضمن آنکه موجب رقابت قدرتهای غربی برای نفوذ سیاسی در منطقه خزر شد، رقابت دیگری را بین قدرتهای غربی با روسیه و چین شکل داد. از اینرو در سالهای بعد از فروپاشی شوروی، منطقه خزر عرصه حضور و نفوذ قدرتهای متعدد شد. اگرچه میزان نفوذ و مداخله آنها به یک اندازه نیست، اما همه آنها به‌عنوان بازیگران مؤثر در تحولات منطقه‌ای نقش می‌کنند و در منطقه تأثیر دارند.

اصلی‌ترین قدرتهای بزرگ صاحب نفوذ و قدرت مداخله در منطقه خزر در این دوره عبارتند از: ۱- ایالات متحده آمریکا؛ ۲- روسیه؛ ۳- اتحادیه اروپا؛ ۴- چین. هریک از این قدرتها منافع خود را در این منطقه تعقیب می‌کنند که گاهی در رقابت و تضاد کامل با منافع دیگر قدرتهاست. بی‌شک محور اصلی تنش‌ها و تعارضات رویارویی آمریکا و روسیه در این منطقه است که هریک بر متحدان منطقه‌ای خود تکیه می‌کنند. مقصود آنها کسب، حفظ و افزایش قدرت بین‌المللی خویش است. در این منازعه تعیین‌کننده توانمندی اقتصادی، نظامی و صنعتی آمریکا با موقعیت جغرافیایی روسیه تا حدی به توازن رسیده است، اما در نهایت وجود دوستان متعدد منطقه‌ای آمریکا و توانمندی فزاینده فنی و نظامی این کشور موازنه را به‌نفع آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن تغییر خواهد داد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۸۲). رقابت اصلی بین آمریکا و روسیه است، ولی دیگر قدرتها نیز در منطقه منافع دارند که برای رسیدن به آن به رقابت با سایر قدرتها می‌پردازند. در این بخش اهداف و منافع هریک از قدرتها به‌صورت جداگانه مرور می‌شود.

منافع ایالات متحده آمریکا در حوزه دریای خزر

برای آمریکا تسلط بر منطقه خزر و مناطق اطراف آن (اوراسیا) امری حیاتی است. با تحقق این امر آمریکا می‌تواند نظام، نقش اقتصادی، و نفوذ بین‌المللی خود را حفظ کند و در غیر این صورت با مشکلات اقتصادی، اجتماعی و امنیتی داخلی و خارجی روبرو خواهد بود. آمریکا اگر بخواهد به نقش جهانی خود ادامه دهد، باید در این مناطق نقش برتر را داشته باشد (امیدوارنیا، ۱۳۸۳: ۶۴). وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۷ دریای خزر را به‌عنوان «منطقه منافع حیاتی» خود اعلام کرد و در سال ۱۹۹۹، جنوب روسیه (آسیای مرکزی، خزر و قفقاز) را در قلمرو مسئولیت نیروهای سنتکام^۱ (فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا در خاورمیانه) قرار داد (کرمی، ۱۳۸۳: ۷). ورود آمریکا به این منطقه ابتدا از طریق شرکت‌های نفتی و سپس از طریق متحد خود ترکیه و سرانجام از راه‌های آشکارتر مانند حمایت از خط لوله باکو - جیحان^۲ که موجب دور زدن مسیرهای ایران و روسیه می‌شود و بالاخره ادامه تحریم ایران و اشکال تراشی در همکاری میان ایران و روسیه در امر انتقال تکنولوژی هسته‌ای صورت گرفت (میر حیدر و طاهری، ۱۳۸۰: ۱۷۱).

از جمله اهداف راهبردی آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر تسلط بر مناطق استراتژیک و ژئوپلیتیک جهان بود. بدین منظور در لایحه اصلاح دکترین دفاعی آمریکا که از سوی دونالد رامسفلد وزیر دفاع وقت آمریکا تهیه و به‌کنگره تقدیم شد، حضور نظامی و احداث پایگاه در مناطق استراتژیک جهان بویژه استقرار در مراکز منابع انرژی دنیا لحاظ گردید. بر این اساس، آمریکا هرگاه امنیت این مناطق استراتژیک و منابع نفتی را در خطر ببیند از اقدام نظامی با استفاده از پایگاه‌های مستقر برخوردار خواهد بود. تکیه بر قدرت نظامی برای پیشبرد سیاست‌های راهبردی کشور و استفاده از تهدید قوه قهریه در مقابل آن دسته از دولتهایی که از طریق مذاکره نتوانند آمریکا را نسبت به دلمشغولی‌های امنیتی آن مطمئن و قانع سازند، از جمله دیگر بندهای این لایحه است (صدقی، ۱۳۸۱: ۷۵). در دکترین امنیتی آمریکا در دوران

1- CENTCOM

2- Baku - Ceyhan

اوباما نیز بر این اصل تأکید شد. آنچه منافع اصلی آمریکا را در منطقه خزر تشکیل می‌دهد، موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک این منطقه است. وقایع در این منطقه اگر روند نامطلوبی پیدا کند و به سوی بی‌ثباتی پیش رود بر منافع آمریکا تأثیر جدی خواهد گذاشت. از دید کارشناسان آمریکایی تحولات نامطلوب، بنیادگرایی اسلامی، درگیری میان روسیه و جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز به‌خاطر مسایل قومی، ارضی و منابع طبیعی، بحران گرایشات قومی و گسترش سلاحهای اتمی را شامل می‌شود (رادمهر، ۱۳۸۰: ۱۲۹). آمریکا با حضور در منطقه خزر از یک سو سعی دارد تا مانع از آن شود که روسیه به‌عنوان قدرت بلامنازع و برتر منطقه مطرح گردد. از طرف دیگر می‌کوشد مانع از گسترش مواد اولیه و تکنولوژی هسته‌ای و سلاحهای اتمی از آسیای مرکزی به سایر کشورهای آسیایی شود (اسکلیارف، ۱۳۷۵: ۷۹).

آمریکا سعی دارد از کشورهای منطقه خزر به‌عنوان پایگاهی جهت مقابله با نفوذ ایران، روسیه و چین استفاده کند. این کشور می‌کوشد با ادعای اینکه روسیه و چین در پی ایجاد حکومت‌های غیردموکراتیک و غیرمردمی هستند و ایران نیز بخاطر ترویج بنیادگرایی اسلامی در پی ایجاد بی‌ثباتی در منطقه است، عرصه را برای حضور و نفوذ آنها محدود کند. در این جهت آمریکا از قدرت سخت نظامی ناتو و قدرت نرم حمایت‌های اقتصادی و پشتیبانی از تحولات سیاسی با عنوان حمایت از دموکراسی بهره می‌برد. آمریکا برای گسترش نفوذ خود در منطقه و دوری هرچه بیشتر کشورهای آسیای مرکزی از ایران، درصدد برآمد خواسته کشورهای منطقه را تحت پوشش ناتو و برنامه مشارکت برای صلح مورد توجه قرار دهد. معاون فرمانده کل نیروهای ناتو در اروپا دلیل این امر را لزوم مبارزه با اسلام‌گرایی و جلوگیری از نفوذ ایران در این منطقه ذکر کرد (روزنامه کیهان، ۱۳۷۳: ۱۴). بعد از فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، از نظر آمریکایی‌ها دو مدل یا الگوی سیاسی برای کشورهای منطقه جهت انتخاب نوع حکومت وجود دارد: ۱- مدل ترکیه بر مبنای جدایی دین از سیاست؛ ۲- مدل نظام جمهوری اسلامی ایران و پیوند دین با سیاست. از نظر آمریکا، ترکیه الگوی مناسبی برای کشورهای منطقه است. زیرا ترکیه با داشتن گرایشات غربی، عضویت در ناتو و اعتقاد به جدایی دین از سیاست، با منافع آمریکا همسو و هم‌جهت است و

می تواند مانع از پیشرفت نفوذ ایران در منطقه گردد (رادمهر، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

آمریکا منافی را که در منطقه برای خود تعریف کرده است در سه کلمه خلاصه می شود: امنیت، انرژی و دموکراسی (کوهن، ۲۰۰۶). زیر این سه عنوان، آمریکا تأمین امنیت برای خود و متحدانش، تسلط بر منابع انرژی و گسترش ارزش های آمریکایی را تعقیب می کند. امیراحمدیان درباره اهداف آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز می نویسد: «اهداف آمریکا در خزر از اهداف آمریکا در اوراسیا نشات می گیرد. تسلط بر منابع نفت و گاز، دستیابی به بازارهای منطقه، کنترل نفوذ روسیه و ایران، و همچنین رقابت با چین از اهداف آمریکا در منطقه است» (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۸۸).

اهداف سیاسی که آمریکا از حضور در منطقه دنبال می کند عبارتند از: پشتیبانی از کشورهای منطقه مانند آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان در جهت سیاست های خود و از بین بردن وابستگی به روسیه و جلوگیری از قدرت گرفتن آن در این کشورها، حمایت از سرمایه گذاری های نفتی توسط شرکت های آمریکایی در منطقه در جهت کاهش قیمت نفت و اتکاء این کشورها به نفت منطقه خلیج فارس، رواج نظام لیبرال دموکراسی در کشورهای منطقه خزر، جلوگیری از گسترش سلاح های هسته ای و حمایت از نقش آفرینی ترکیه در منطقه و در انزوا قرار دادن بیش از پیش ایران. هدف آمریکا از حضور در آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین حمله به افغانستان این بوده که از تسلط هر بازیگری در منطقه و تبدیل شدن آن به قدرت هژمون منطقه جلوگیری نماید (یاسوپف، ۲۰۰۲).

راه دیگری که آمریکا برای گسترش نفوذ خود در حوزه خزر و مناطق اطراف آن در پیش گرفته، سیاست گسترش ناتو به شرق است. آمریکا و اروپا اگرچه از گسترش ناتو منافع مشترکی دارند اما هریک منافع خاصی نیز مد نظر دارند که می کوشند با استفاده از ناتو به دست آورند. اهداف آمریکا و غرب از گسترش ناتو به شرق عبارتند از:

۱. مهار و محاصره روسیه؛
۲. جلوگیری از موفقیت همگرایی نظامی - امنیتی کشورهای منطقه؛
۳. افزایش پیوند و تبادلات با کشورهای منطقه به نسبت فرسایش پیوندهای روسیه با این کشورها؛

۴. محدود نمودن دسترسی چین به انرژی، بازار مصرف، منابع اولیه و راههای مواصلاتی کشورهای منطقه؛
۵. تبدیل تدریجی این منطقه به نوعی منطقه حایل میان روسیه، چین و ایران به نحوی که پیوندهای کشورهای مذکور را با مشکل مواجه سازد؛
۶. سوق دادن تدریجی کشورهای حوزه دریای خزر به هویتی متفاوت با تاریخ و فرهنگ این کشورها و تبدیل این منطقه به مجموعه ای متمایز و همکار غرب؛
۷. ممانعت از ایجاد حکومتهای ضد غربی در منطقه؛
۸. تحکیم ثبات منطقه در جهت منافع و اهداف غرب؛
۹. درگیر نمودن کشورهای منطقه در امور و مسایل امنیتی اروپا از طریق مشارکت آنها و انجام مشورتهای مشترک به هنگام تهدید؛
۱۰. تسهیل شرایط لازم برای سیطره بر منابع طبیعی و انرژی منطقه؛
۱۱. مبادله اطلاعات و توسعه همکاریهای نظامی (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

دو عامل گسترش نفوذ آمریکا را در منطقه خزر تسهیل می‌کند، یکی تمایل کشورهای منطقه برای حضور آمریکا در منطقه، تواناییهای اقتصادی آمریکا به همراه قدرت نظامی آن باعث گردیده تا کشورهای این منطقه تمایل زیادی به بسط نفوذ آمریکا نشان دهند. عامل دوم ضعف نسبی روسیه در زمینه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی بعد از فروپاشی شوروی است. این امر باعث شده است تا آمریکا به‌عنوان کشوری که از هر جهت قدرتمندتر و تواناتر است در منطقه حضور یابد.

منافع روسیه در حوزه دریای خزر

در سال ۱۹۹۱ میلادی شوروی فروپاشید، ولی تأثیرگذاری روسیه بر جهان بویژه معادلات آسیای مرکزی و قفقاز از بین نرفت. کشورهای حاشیه دریای خزر از نظر موقعیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی با یکدیگر متفاوتند ولی روسیه به‌عنوان پیشرفته‌ترین و وسیع‌ترین کشور صنعتی، در این مجموعه موقعیت ویژه‌ای دارد. روسیه از طریق دریا‌های سیاه و بالتیک به اقیانوس

اطلس و همچنین به اقیانوس آرام دسترسی داشته و به لحاظ وجود منابع عظیم نفت و گاز سیبری و سیستم خط لوله صادراتی آن، اصولاً وابستگی کمتری به دریای خزر دارد (اسکلیارف، ۱۳۸۵: ۸۰). این در حالی است که جمهوری‌های استقلال یافته از شوروی به روسیه وابستگی دارند.

رهبران کشورهای حوزه دریای خزر توسعه ذخایر هیدروکربنی خود را به عنوان پایه‌ای برای کامیابی اقتصادی‌شان در نظر می‌گیرند. اما این کشورها در خشکی محصور شده‌اند و مجبورند نفت و گاز طبیعی خود را از طریق خطوط لوله‌ای که از چندین مرز بین‌المللی عبور می‌کند به بازارهای مورد نظرشان حمل کنند. عبور خطوط لوله می‌تواند برای کشورهای ترانزیت کننده منافع متعدد سیاسی و مالی به ارمغان آورد. مسیرهای خطوط لوله موجود در منطقه خزر به منظور پیوند دادن مناطق داخلی اتحاد جماهیر شوروی سابق طراحی شده بود، لذا از خود روسیه عبور می‌کرد و به گونه‌ای طراحی شده بود که اکثر خطوط لوله نفت و گاز خزر به بندر نوروسیسک^۱ روسیه در دریای سیاه حمل می‌کرد (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۳۰). روسیه کوشیده است با حفظ مسیرهای سنتی انتقال انرژی از خاک خود، کشورهای حوزه خزر را همچنان از نفوذ غرب بویژه آمریکا حفظ و با توسعه حضور بیگانگان مقابله کند. غرب که روسیه را مانع خود می‌بیند، این کشور را به پیگیری سیاست‌های امپریالیستی و به رسمیت نشناختن حاکمیت ملی کشورهای ساحلی خزر متهم می‌کند. تلاش‌های دو طرف برای دسترسی به این منابع عظیم انرژی به نوبه خود دگرگونی‌های وسیعی را در سیاست‌های منطقه‌ای ایجاد کرده است (دبیری، ۱۳۷۷: ۸۷).

روسیه در پی اعمال مجدد سلطه خود بر منطقه خزر و در رقابت شدید با آمریکا و دولت‌های اروپایی است. همچنین روسیه در پی آن است که با تسلط بر منابع انرژی این منطقه بر نقش خود به عنوان قدرت مسلط در منطقه بیفزاید. البته این کشور به هیچ وجه به دنبال درگیری با غرب نیست بلکه در جستجوی قرار گرفتن در کنار غرب و رسیدن به تعادلی پایدار با آن است. در واقع، روسیه کشورهای غربی را نه یک تهدید ذاتی، بلکه فرصتی اساسی برای

1- Novorossiysk

توسعه و قدرتمندی پنداشته و می‌کوشد با آن در مقابل تهدیدات دیگر هماهنگ شود. البته هنوز هم در داخل روسیه، اندیشه‌های ضد آمریکایی مطرح است، اما کمتر توان ظهور در سطح سیاستگذاری امنیتی را پیدا می‌کند (کرمی، ۱۳۸۳: ۶۲). از اینرو سعی دارد از تسلط بر آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان اهرم فشاری برای به‌دست آوردن منافع بیشتر و امتیاز گرفتن از دولتهای غربی استفاده کند.

روسیه بعد از فروپاشی شوروی به علل مختلف منافع خود را با غرب همسو یافت که مهمترین علل آن عبارتند از: ۱- ضعف اقتصادی روسیه در مقابل توانمندی اقتصادی غرب؛ ۲- نیاز به سرمایه‌گذاری از سوی شرکتهای غربی در منطقه؛ ۳- داشتن پیشینه و تاریخ فکری و فرهنگی مشابه اروپایی؛ ۴- مقابله با تروریسم و تلاش برای جلوگیری از نفوذ بنیادگرایی اسلامی در منطقه. با توجه به این عوامل روسیه در انجام بسیاری از اقدامات خود با اتحادیه اروپا همسو حرکت کرده و به همزیستی با این کشورها روی آورده است تا جایی که اتحادیه اروپا به مهمترین شریک تجاری روسیه تبدیل شده است. اما وجود برخی مسائل سیاسی باعث ایجاد مشکلاتی بر سر راه گسترش روابط روسیه با اتحادیه اروپا گردیده است. این مسایل عبارتند از: ۱- حمایت دولتهای اروپایی از حکومت‌های متمایل به دمکراسی‌های غربی در این منطقه؛ ۲- وجود بحرانهای متعدد منطقه‌ای مانند بحران چچن و گرجستان و موضع‌گیری اروپا در مقابل روسیه؛ ۳- گسترش ناتو به شرق و الحاق کشورهای شرق اروپا به اتحادیه اروپا که روسیه آن را تهدیدی امنیتی تلقی می‌کند؛ ۴- گسترش فعالیتهای شرکتهای نفتی در منطقه و در دست گرفتن نبض اقتصادی منطقه توسط سرمایه‌گذاران آمریکایی و اروپایی.

روسیه احتیاج به حمایت شرکتهای غربی در زمینه سرمایه‌گذاری دارد ولی نفوذ بیش از حد آنها روسیه را با این تهدید روبرو می‌سازد که این قدرت‌های بزرگ مانعی بر سر راه ایجاد نفوذ و سلطه روسیه در منطقه خواهند بود و کنترل این منطقه را از دست روسیه خارج خواهند ساخت. با گسترش ناتو به سمت شرق از نقش روسیه در مسایل امنیتی این منطقه کاسته خواهد شد. هراس مسکو از نظامی شدن دریای خزر از نگرانی‌هایی است که حضور ناتو در خزر به‌صورت ضمنی برای روسیه ایجاد کرده است. به عقیده کارشناسان در صورت تقسیم

دریای خزر هر یک از کشورهای ساحلی آن برای حراست از مرزهای خود به استقرار نیروهای نظامی دست خواهند زد و در این جهت از قدرتهای غربی کمک خواهند گرفت که چنین امری به نفع منطقه نیست و منطقه را به سوی نظامی‌گری سوق می‌دهد (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۵۱). روسیه نیز با انجام اقداماتی مانند حمایت و پیگیری جدی روند همگرایی با کشورهای منطقه و تقویت روابط اقتصادی و دیپلماتیک و طرح تشکیل سازمان نظامی با عضویت کشورهای منطقه عکس‌العمل متناسب را به گسترش ناتو به شرق نشان داده است (موسوی، ۱۳۷۸: ۱۳۲). اهمیت اقتصادی و سیاسی خزر باعث شده است تا نوعی تحرک مناقشه برانگیز در میان قدرتهای صاحب نفوذ در منطقه ایجاد شود. روسیه بیش از هر مسئله‌ای از گسترش نفوذ آمریکا در منطقه در هراس است. با حضور آمریکا در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز مرزهای ژئوپلیتیکی آمریکا با مرزهای جغرافیایی روسیه تلاقی و انطباق پیدا کرد (حیدری و محمدی، ۱۳۸۶: ۹۱). مسکو با قدرت یک‌جانبه آمریکا در منطقه کاملاً مخالف بوده و آن را تهدید امنیتی برای خود تلقی می‌کند. لذا در پی ایجاد ثبات در منطقه با شرکت بازیگران درون منطقه‌ای است. از سوی دیگر روسیه در پی افزایش قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خویش است تا بار دیگر قدرت گذشته خود را احیا نموده و خود را به‌عنوان بازیگری بزرگ در صحنه بازیهای بین‌المللی وارد نماید. از سوی دیگر روسیه با پیوستن کشورهای این منطقه به اردوگاه غرب مخالف و در پی ترویج فرهنگ خود در بین مردم این منطقه است. روسیه خوب می‌داند که با کنترل افکار عمومی مردم این منطقه می‌تواند این کشورها را با خود همراه نماید. تلاش روسیه در منطقه خزر این است که نفوذ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی خود را در منطقه بدون اینکه بار اضافی بر اقتصادش تحمیل شود، حفظ کند (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۱۰). مقابله با گسترش اسلام‌گرایی افراطی در منطقه و جلوگیری از بی‌ثباتی و تنش در منطقه توسط دیگر قدرتهای بزرگ از جمله آمریکا از دیگر اهداف روسیه در منطقه است (ابوالحسن‌شیرازی، ۱۳۷۹: ۶۵).

چالش دیگر در سیستم امنیتی روسیه، رقابت با قدرتهای آسیایی (ژاپن و چین) است. چین و روسیه سابقه جنگ و رقابت شدید با یکدیگر دارند. از اینرو قدرت اقتصادی نوظهور

چین و موقعیت ژئواستراتژیک آن، مسکو را از این که سناریوی تهدید پکن را کم‌اهمیت به‌شمارد بر حذر می‌دارد. با وجود همکاری‌های موجود و قراردادهای مرزی و توافقات دو کشور برای کاهش دوجانبه نیروهای نظامی در منطقه، احتمال دشمنی بین آن دو خیلی دور از ذهن نیست. جمعیت چین نه برابر جمعیت روسیه و ارتش آن دو برابر ارتش روسیه است. از طرف دیگر روسیه از احتمال یک جنگ از سوی ژاپن و متحدان آن بر سر جزایر کوریل^۱ و ساخالین^۲ نگران است (کرمی، ۱۳۸۳: ۷). از این جهت روسیه با گسترش نفوذ و مداخله چین و ژاپن در منطقه خزر مخالف است. با این همه روسیه برای جلوگیری از گسترش ناتو به شرق به همکاری قدرتهای آسیایی برای ایجاد شرقی متحد که بتواند در برابر غرب و آمریکا قد علم کند نیاز دارد. این موضوع از جمله محورهای مشترک برای همکاری روسیه و چین است.

منافع اتحادیه اروپا در حوزه دریای خزر

اروپا میل دارد از وابستگی‌اش به ذخایر انرژی خاورمیانه و روسیه کاسته شود. در این جهت اروپایی‌ها به مسئله تأمین امنیت انرژی و راههای انتقال آن نیز توجه دارند. این امر باعث شده است که منطقه خزر برای آنها هم از لحاظ اقتصادی و از لحاظ سیاسی و امنیتی مهم باشد. کشورهای اروپایی در رابطه خود با کشورهای منطقه خزر، رابطه با روسیه را کاملاً مد نظر دارند. زیرا به‌نظر آنها روسیه را باید پس از بازیابی اقتصادی به‌عنوان یکی از عناصر مؤثر، با توجه به ظرفیتهای بالقوه آن در مجموعه اروپا جای داد. اروپا از تک‌قطبی شدن جهان تحت رهبری بلامنازع آمریکا خوشحال نیست و در جستجوی عواملی است که در تحقق این مسئله موانعی ایجاد نماید که یکی از آنها، تقویت باشگاه اروپا است. از سوی دیگر گسترش نهادهای اروپایی و تسریع روند توسعه بهره‌برداری از منابع انرژی دریای خزر موجب افزایش علاقه و مشارکت اروپا به منطقه گردیده است. اروپا نمی‌خواهد به‌عنوان یک بازیگر بین‌المللی از صحنه رقابتهای خارجی در این منطقه عقب بماند (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۴۸).

1- Kuril Islands

2- Sakhalin

اروپا و آمریکا در عین رقابت با یکدیگر در این نکته همراهاند که باید از بازسازی قدرت روسیه و سلطه مجدد آن بر منطقه جلوگیری کرد. در حالی که روسیه نگران تحکیم نفوذ خود در کشورهای همسود و گسترش ناتو به این کشورهاست. اما نگاه اروپا و آمریکا به این قضیه یکسان نیست. آمریکا بیشتر به دنبال نفوذ همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی و در نتیجه انسداد مرزهای ایران و پس راندن روسیه است؛ در حالی که اروپا بیشتر به دنبال فتح بازارهای منطقه و منافع اقتصادی است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۷۹). فقدان امنیت منابع تأمین انرژی مهمترین مسئله‌ای است که اروپا با آن روبروست. کشورهای اروپایی مقادیر عظیم نفت و گاز مصرفی خود را از روسیه و سایر کشورهای حوزه دریای خزر همچون قزاقستان تأمین می‌کنند که در این مورد نیز باید از طریق زیر ساختهای انتقال انرژی روسیه (مانند خط لوله نفت و گاز) و از خاک این کشور منتقل شود. منابع عظیم گاز ترکمنستان نیز منبع بزرگ تأمین انرژی برای اتحادیه اروپا به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر همراهی کشورهای این منطقه با اروپایی‌ها به معنای تضمین برای حمایت از نیروهای ناتو در افغانستان و تأمین نیازمندی‌های استراتژیک و روزمره آنهاست.

حضور اتحادیه اروپا در منطقه خزر در ابتدا موجب اختلاف با روسیه می‌گردد. این امر می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی در منطقه به‌شمار آید. این در حالی است که اروپا توانایی چشم‌پوشی از ذخایر عظیم دریای خزر را ندارد. اتحادیه اروپا اگرچه یکی از بازیگران اصلی در این منطقه است اما در تدوین سیاست خارجی واحد برای نفوذ در این منطقه و اتخاذ راهکارهای مناسب اقتصادی در این حوزه ناهماهنگ است. این ناهماهنگی باعث می‌شود این اتحادیه نتواند از قدرت بالقوه اقتصادی که واقعاً نیازمند آن است بهره‌گیرد. زیرا هدف اصلی این اتحادیه، سرمایه‌گذاری در بخش انرژی منطقه خزر و تأمین نیاز خود و تأمین امنیت حمل و نقل نفت و گاز از مسیر انتقال انرژی است. با توجه به تعارض منافع اروپا با منافع روسیه و آمریکا در این زمینه و با توجه به موانع موجود و کارشکنی‌های روسیه و آمریکا در منطقه، رقابت در این زمینه یکی از بزرگترین عوامل بی‌ثباتی منطقه محسوب می‌شود.

منافع چین در حوزه دریای خزر

چین در کنار رقابت اقتصادی با سایر قدرتهای جهان، در پی ایجاد رقابت سیاسی با دیگر قدرتها است تا خود را به‌عنوان یک بازیگر مهم بین‌المللی به بازیگران دیگر بقبولاند. منطقه خزر به‌عنوان یک منطقه ژئوپلیتیکی می‌تواند به‌عنوان دروازه‌ای برای چین قلمداد شود که از طریق آن می‌تواند خود را وارد بازی قدرتهای بین‌المللی کند. به‌عقیده کارشناسان، این کشور بزودی می‌تواند مرکز جدید قدرت در منطقه خزر شود. علت این اعتقاد کارشناسان را می‌توان در همراهی چین با ایران و روسیه بر ضد آمریکا دانست. «دولتهای قدرتمند وجود چین قدرتمند را به‌عنوان رقیبی بالقوه در نظر می‌گیرند. دولتهای ضعیف نیز از افزایش قدرت چین ترس دارند اما در عین حال آن را به‌عنوان متحدی بالقوه در مقابل قدرتهای قوی‌تر در نظر می‌گیرند» (آلیکر، ۱۳۸۲: ۳۰۴). چین در این منطقه در حال ساختن خط لوله انتقال گاز و نفت از ترکمنستان است. رشد صنعت در چین و دستیابی این کشور به بازارهای کشورهای این منطقه برای فروش مصنوعات خود از جمله عواملی است که حضور چین را در منطقه ممکن و این کشور را به‌عنوان قدرت بالقوه صاحب نفوذ در منطقه مطرح ساخته است. چین می‌کوشد با حمایت و پشتیبانی از بازیگران منطقه‌ای آنها را تقویت نماید تا آنها بتوانند در برابر مداخله دیگر قدرت‌ها در منطقه صف‌آرایی و مانع‌تراشی نمایند. در منطقه خزر ایران می‌تواند با کمک چین برای استخراج مواد معدنی موجود به‌عنوان وزنه‌ای در مقابل سایر قدرتها ایفای نقش کند. از سوی دیگر در این منطقه روسیه و چین در پی افزایش نفوذ خود هستند تا مانع گسترش حوزه فعالیت آمریکا شوند. نفوذ آمریکا در منطقه و کنترل کشورهای این منطقه توسط این دولت برای روسیه و چین شکستی سیاسی، استراتژیک و اقتصادی به حساب می‌آید. زیرا شکست این دو کشور در منطقه‌ای در همسایگی خود، به قدرت، موقعیت و اعتبار بین‌المللی این قدرت‌ها آسیب می‌رساند و آنها را در انزوا قرار داده، قدرت چانه‌زنی آنها را در فضای بین‌المللی به حداقل می‌رساند. چین و روسیه بر خلاف آمریکا و غرب تمایل چندانی به ایجاد دموکراسی لیبرال مورد نظر غرب در این منطقه ندارند. رهبران این منطقه نیز تمایل دارند تا به

شکل متمرکز حکومت نمایند. این خود می‌تواند زمینه‌ای برای نزدیکی چین با رهبران این کشورها شود. ولی از سوی دیگر نفوذ و رخنه افکار آزادی‌خواهانه و اشاعه فرهنگ لیبرال دموکراسی از سوی کشورهای غربی و آمریکا در نزد افکار عمومی در این منطقه باعث می‌شود چین نتواند به راحتی وارد این منطقه شده و از استقبال عمومی برخوردار گردد. اما چین می‌کوشد با بهره‌گیری از ساختار ضعیف اقتصادی کشورهای منطقه و اقتصاد تک‌محصولی آنها به بسط و گسترش نفوذ خود در این منطقه پردازد. چین در زمینه فرهنگی و جذب دانشجویان از کشورهای منطقه خزر و مناطق اطراف آن فعالیت‌های زیادی انجام می‌دهد. چین سعی دارد از این طریق به اهداف فرهنگی خود برسد و فرهنگ شرقی را در این منطقه تقویت نماید.

در منطقه شرق آسیا سازمان همکاری شانگهای^۱، کشورهای چین و روسیه را به هم نزدیک کرده است. قدرت نظامی روسیه به همراه توان اقتصادی چین و توان هسته‌ای هر دو کشور باعث شده است تا این پیمان به عنوان رقیبی در مقابل ناتو درآید. این وضعیت می‌تواند آنها را وارد بازیهای بین‌المللی کرده و قدرت چانه‌زنی آنها را افزایش دهد. چین با نفوذ خود در این منطقه نه تنها در پی آن است که خود را به عنوان یک بازیگر بزرگ در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مطرح سازد بلکه می‌کوشد از این منطقه به عنوان سکوی پرش به سوی بر عهده گرفتن نقش بین‌المللی استفاده کند. با مرور اهداف و منافع قدرتهای بزرگ می‌توان آنها را در جدول شماره ۱ ترسیم و معرفی کرد:

جدول شماره ۱: اهداف و منافع هر یک از قدرتهای بزرگ در حوزه خزر

اهداف و منافع	قدرتها
<p>۱- تسلط بر منطقه برای پیگیری اهداف استراتژیک و ایفای نقش جهانی؛ ۲- دستیابی به منابع موجود در منطقه بویژه منابع انرژی؛ ۳- کنترل راههای انتقال کالا و انرژی؛ ۴- دستیابی به بازارهای منطقه؛ ۵- کنترل گرایشات قومی و مذهبی و بنیادگرایی‌های ضد غربی مخل ترتیبات مورد حمایت غرب؛ ۶- تأمین امنیت خود و متحدان منطقه‌ای؛ ۷- حمایت از الگوهای مورد حمایت خود و جلوگیری از ایجاد و تقویت الگوهای ضد غرب؛ ۸- گسترش ارزشهای لیبرال دمکراتیک؛ ۹- مقابله با نفوذ روسیه، چین و ایران؛ ۱۰- جلوگیری از اشاعه تکنولوژی و مواد هسته‌ای.</p>	آمریکا
<p>۱- حفظ وابستگی کشورهای منطقه به روسیه؛ ۲- حفظ تسلط بر منابع انرژی؛ ۳- جلوگیری از نفوذ قدرتهای غربی؛ ۴- تسلط بر منطقه برای افزایش اعتبار و قدرت چانه‌زنی خود برای گرفتن امتیاز از قدرتهای غربی؛ ۵- جلوگیری از نظامی شدن منطقه؛ ۶- جلوگیری از تسلط قدرتهای رقیب (آمریکا، اروپا، چین و ژاپن) بر منطقه؛ ۷- گسترش فرهنگ روسی؛ ۸- مقابله با اسلام‌گرایی؛ ۹- مقابله با تهدیدهای تروریستی؛ ۱۰- مقابله با بی‌ثباتی و تنشهای مخل امنیت روسیه.</p>	روسیه
<p>۱- تسلط بر منابع انرژی و کاهش وابستگی خود به روسیه؛ ۲- تسلط بر راههای انتقال انرژی منطقه؛ ۳- جذب روسیه و تقویت باشگاه اروپا در مقابل یک‌جانبه‌گرایی آمریکا؛ ۴- جلوگیری از سلطه مجدد روسیه بر منطقه؛ ۵- تسلط بر بازارهای منطقه؛ ۶- مقابله با بی‌ثباتی و ناامنی برای تأمین امنیت انرژی؛ ۷- تأمین نیازهای استراتژیک برای تعقیب اهدافی مانند مقابله با تروریسم در منطقه و کشورهای همجوار؛ ۸- مقابله با بازیگران و عوامل مخل ترتیبات مورد حمایت اروپا؛ ۹- تقویت و پشتیبانی از بازیگران و روندهای مورد حمایت اروپا؛ ۱۰- ترویج ارزشهای لیبرال دمکراتیک و گرایشهای غرب‌گرایانه.</p>	اروپا
<p>۱- حضور در منطقه برای تثبیت نقش بین‌المللی خود؛ ۲- کنترل منابع انرژی؛ ۳- دستیابی به بازارهای منطقه؛ ۴- مقابله با نفوذ قدرتهای رقیب بویژه آمریکا در منطقه؛ ۵- گسترش همکاری‌ها با قدرتهای منطقه‌ای مانند ایران برای پیشبرد سیاستهای خود؛ ۶- جلوگیری از ایجاد نظامهای لیبرال دمکرات و گسترش ارزشها و الگوهای غربی؛ ۷- ترویج فرهنگ شرقی در مقابل فرهنگ غربی؛ ۸- حمایت از نخبگان و فرایندهای شرق‌گرا در مقابل نخبگان و فرایندهای غرب‌گرا.</p>	چین

همسویی و تضاد منافع قدرتهای بزرگ در حوزه خزر در سالهای بعد از فروپاشی شوروی
 با توجه به آنچه قدرتهای بزرگ در منطقه خزر مدنظر دارند، منافع و اهداف آنها را در ۹ عنوان زیر می‌توان دسته‌بندی و ترسیم کرد:

۱- تسلط بر منطقه برای پیگیری اهداف استراتژیک؛

- ۲- تسلط بر منابع منطقه بویژه منابع انرژی حوزه خزر؛
- ۳- کنترل راههای انتقال کالا و انرژی منطقه؛
- ۴- تسلط بر بازارهای منطقه؛
- ۵- جلوگیری از تسلط و نفوذ قدرتهای بزرگ بویژه قدرتهای رقیب بر منطقه خزر؛
- ۶- حمایت و حفظ نظامها و نخبگان سیاسی طرفدار خود در منطقه به منظور حفظ وابستگی آنها به خود؛
- ۷- اشاعه و گسترش ارزشهای سیاسی و فرهنگی مورد نظر خود در جوامع حوزه خزر؛
- ۸- مقابله با عوامل مخل ثبات و امنیت مورد حمایت خود در منطقه؛
- ۹- استقرار ترتیبات منطقه‌ای مورد حمایت خود در منطقه.

با مرور اهداف و منافع هریک از قدرتهای صاحب نفوذ در منطقه خزر و مقایسه آن با منافع دیگر قدرتها، درمی یابیم که منافع آنها در برخی موارد سازگار با یکدیگر و در مواردی نیز ناسازگار با یکدیگر هستند. به عنوان مثال همه قدرتها برای تسلط بر منطقه تلاش می کنند. در پیگیری این هدف قدرتهای بزرگ نه تنها همسو با یکدیگر عمل نمی کنند بلکه متضاد با یکدیگر هستند. زیرا تسلط یک قدرت بر منطقه نسبی و مترادف با حذف حضور و نفوذ دیگر قدرتهاست. در عین حال با توجه به اینکه این اهداف از سوی قدرتهای متعدد دنبال می شود، در مواردی منافع و اهداف آنها همسو و هم جهت می شوند. به عنوان مثال هریک از این قدرتها سعی دارند مانع تسلط دیگر قدرتها بر منطقه شوند. لذا منافع دو قدرت در تلاش برای محدود کردن نفوذ و حضور یکدیگر در منطقه متضاد است، اما هر دوی آنها در ممانعت از حضور قدرتی ثالث در منطقه همسو و هم جهت می شوند. چنان که روسیه مخالف اروپا و اروپا مخالف روسیه در پیگیری سیاست تسلط بر منطقه هستند. اما هر دوی آنها مخالف تسلط آمریکا یا چین بر منطقه به حساب می آیند. آنها وقتی رو در روی یکدیگر قرار دارند رقیب، اما وقتی رو در روی آمریکا یا چین قرار می گیرند همسو و هم جهت می شوند.

با توجه به میزان سازگاری اهداف و منافع قدرتها در منطقه، می توان منافع آنها را در

مواجهه با منافع دیگر قدرتها به سه گروه تقسیم کرد. این سه گروه عبارتند از: منافع همسو^۱، منافع رقیب^۲، و منافع متضاد^۳. این سه دسته از منافع موجب بروز سه نوع رفتار از سوی قدرتهای بزرگ در مواجهه با یکدیگر می‌شود. در مواردی که منافع قدرتها با یکدیگر همسو است آنها به همکاری با یکدیگر روی می‌آورند. در مواردی که منافع آنها رقیب یکدیگر است آنها برای کسب منافع بیشتر به رقابت با یکدیگر می‌پردازند. در مواردی که منافع آنها متضاد یکدیگر است آنها برای مقابله با یکدیگر وارد عمل می‌شوند.

قدرتهای مداخله‌گر در حوزه خزر را با توجه به اشتراکات و قرابت منافع آنها به یکدیگر می‌توان در سه گروه جای داد و میزان همکاری و رقابت آنها را با یکدیگر سنجید. این سه دسته عبارتند از: ۱- روسیه و چین در مقابل آمریکا و اروپا؛ ۲- روسیه و چین در مقابل هم؛ ۳- آمریکا و اروپا در مقابل هم. با توجه به این دسته‌بندی از منافع، می‌توان منافع هر گروه از قدرتهای صاحب نفوذ در حوزه خزر را در مقابل سایر قدرتها، که مشخص کننده رفتار آنها در مقابل یکدیگر است، به شرح جدول شماره ۲ ارائه نمود.

-
- 1- Interests aligned
 - 2- Competing interests
 - 3- Conflicting interests

جدول شماره ۲: انواع منافع قدرت‌های بزرگ در حوزه خزر در مقابل یکدیگر

قدرتها	منافع همسو	منافع رقیب	منافع متضاد
روسیه و چین در مقابل اروپا و آمریکا	۱- جلوگیری از تسلط و نفوذ سایر قدرت‌ها در منطقه؛ ۲- مقابله با عوامل مخل ثبات و امنیت منطقه.	۱- دسترسی به منابع منطقه بویژه منابع انرژی حوزه خزر؛ ۲- کنترل راه‌های انتقال کالا و انرژی منطقه؛ ۳- دسترسی به بازارهای منطقه.	۱- تسلط بر منطقه برای پیگیری اهداف استراتژیک؛ ۲- استقرار ترتیبات منطقه‌ای مورد حمایت خود در منطقه؛ ۳- حمایت و حفظ نظامها و نخبگان سیاسی طرفدار خود در منطقه؛ ۴- اشاعه ارزش‌های سیاسی و فرهنگی مورد نظر خود در منطقه.
روسیه و چین در مقابل هم	۱- جلوگیری از تسلط و نفوذ سایر قدرت‌ها در منطقه؛ ۲- مقابله با عوامل مخل ثبات و امنیت منطقه؛ ۳- مقابله با استقرار ترتیبات منطقه‌ای مورد حمایت غرب در منطقه؛ ۴- مقابله با نظامها و نخبگان سیاسی طرفدار غرب در منطقه؛ ۵- مقابله با اشاعه ارزش‌های سیاسی و فرهنگی لیبرالی در منطقه.	۱- دسترسی به منابع منطقه بویژه منابع انرژی حوزه خزر؛ ۲- کنترل راه‌های انتقال کالا و انرژی منطقه؛ ۳- دسترسی به بازارهای منطقه.	۱- تسلط بر منطقه برای پیگیری اهداف استراتژیک.
آمریکا و اروپا در مقابل هم	۱- جلوگیری از تسلط و نفوذ سایر قدرت‌ها در منطقه؛ ۲- مقابله با عوامل مخل ثبات و امنیت منطقه؛ ۳- استقرار ترتیبات منطقه‌ای مورد حمایت غرب در منطقه؛ ۴- حمایت و حفظ نظامها و نخبگان سیاسی طرفدار غرب در منطقه؛ ۵- اشاعه ارزش‌های سیاسی و فرهنگی لیبرالی در منطقه.	۱- دسترسی به منابع منطقه بویژه منابع انرژی حوزه خزر؛ ۲- کنترل راه‌های انتقال کالا و انرژی منطقه؛ ۳- دسترسی به بازارهای منطقه.	۱- تسلط بر منطقه برای پیگیری اهداف استراتژیک (مانند ایجاد نظام تک‌قطبی از سوی آمریکا).

مرور منافع قدرتهای بزرگ در منطقه خزر در سالهای بعد از فروپاشی شوروی نشان می‌دهد در این دوره قدرتهای متعدد در این منطقه مداخله می‌کنند. هریک از این قدرتها نیز اهداف و منافع متنوع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و امنیتی را در منطقه تعقیب می‌کنند. گرچه این قدرتها در برخی زمینه‌ها با یکدیگر منافع مشترک دارند اما منافع رقابتی و متضاد آنها بیش از منافع مشترکشان است. از سوی دیگر برخی از قدرتها به دنبال منافع بیشترند، لذا رقابت آنها بسیار زیاد است. مداخله و نفوذ رقابت‌آمیز قدرتهای بزرگ با تأثیرات رقابت‌آمیزی که دارد عاملی برای تنش و واگرایی به حساب می‌آید (آلیکر، ۱۳۸۲: ۲۷۲). از این رو «وجود بازیگران متعدد داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، با منافع، نگرانیها و تهدیدهای متفاوت و متعارض، ثبات منطقه را به چالش کشیده است» (امیراحمدیان، ۱۳۸۸: ۹۲). رقابت اصلی در این منطقه بین دو ابرقدرت پیشین، آمریکا و روسیه است. هر یک از این دو در پی جلوگیری از ایجاد هژمونی و تسلط یک‌جانبه دیگری در منطقه است. از سوی دیگر تلاش برای بهره‌برداری بیشتر از منابع منطقه توسط آمریکا و در مقابل تلاش روسیه برای کنترل این منابع با هدف استفاده از آن به‌عنوان اهرم فشاری ضد دولت‌های غربی و افزایش نقش خود در منطقه بر دامنه رقابت آمریکا و روسیه افزوده است. هم‌نظر بودن روسیه با اتحادیه اروپا در جهت جلوگیری از ایجاد جهان تک‌قطبی به رهبری آمریکا در پاره‌ای از مواقع همراهی روسیه را با اتحادیه اروپا در پی داشته است اما آمریکا نیز با اتحادیه اروپا در زمینه جلوگیری از ایجاد و سلطه مجدد قدرت روسیه در این منطقه همراه است.

همسویی کشورهای اروپایی با آمریکا در این منطقه جهت ترویج فرهنگ غربی و اشاعه دموکراسیهای لیبرال یکی از زمینه‌های اشتراک منافع آمریکا و اروپاست. این اشتراک منافع همراهی آمریکا و اروپا را در پی دارد، اما در مقابل آنها را رو در روی روسیه و تا حدی چین قرار می‌دهد. روسیه با اتحادیه اروپا در زمینه تأمین انرژی همواره دچار مشکل بوده و با استفاده از منابع انرژی و احتیاج اروپا به انرژی، اتحادیه اروپا را در تنگنا قرار داده است.

چین با روسیه برای جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه و گسترش ناتو به شرق همراه است و منافع مشترک دارد. چنانکه هر دو کشور با تشکیل سازمان همکاری شانگهای کوشیدند

کشورهای منطقه را به سوی خود جذب کنند. آنها در مخالفت با گسترش نفوذ آمریکا در منطقه، در اجلاس ۵ جولای ۲۰۰۵ شانگهای خواستار بسته شدن پایگاه‌های آمریکا در منطقه شدند (چان، ۲۰۰۳). اما این دو کشور برای تسلط بر منطقه و استفاده هرچه بیشتر از منابع معدنی آن و تسلط بر بازارهای مصرف با یکدیگر رقابت می‌کنند.

تأثیر قدرت‌های بزرگ بر ثبات منطقه‌ای در حوزه خزر قبل و بعد از فروپاشی شوروی

چنان‌که با بررسی حضور و منافع قدرتهای بزرگ در حوزه خزر در سالهای قبل از فروپاشی شوروی مشخص شد، در این دوره شوروی تنها قدرت صاحب نفوذ و تأثیر در این حوزه بود. حضور شوروی به‌عنوان تنها قدرت مسلط در منطقه و ممانعت از مداخله و نفوذ سایر قدرتها، باعث به‌وجود آمدن ساختار تک‌قدرتی در نظام منطقه‌ای خزر شد. از اینرو از مطرح شدن منافع متفاوت، متعارض، و متضاد قدرتهای بزرگ در منطقه که می‌توانست موجب کشیده شدن دامنه رقابتهای قدرتهای بزرگ به درون منطقه شود جلوگیری شد. از سوی دیگر شوروی برای حفظ موقعیت و منافع خود سیاست حفظ وضع موجود در منطقه را در پیش گرفت و از ورود قدرتهای رقیب به منطقه و قدرت گرفتن هرگونه جریان مخالف خود جلوگیری کرد.

شوروی با یکپارچه‌سازی ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه و اعمال حاکمیت مطلق خود در منطقه از طریق ساختارهای حزبی، جمهوری‌های منطقه را با خود همراه و هماهنگ کرد. از اینرو باعث یکپارچه شدن سیاستها و جریانهای منطقه‌ای شد و از بروز جریانها و رفتارها متفاوت با سیاستهای شوروی در منطقه جلوگیری کرد. این امر باعث شد جریانی واحد بر منطقه مسلط شود و تداوم یابد. تحت تأثیر وجود یک قدرت مسلط و جلوگیری از مداخله قدرتهای متعدد در منطقه خزر، سیاست مسلط و هماهنگی در منطقه جریان یافت که باعث شد تنشها و درگیریها محدود و ثبات و آرامش نسبی در منطقه برقرار گردد. از اینرو نقش قدرتهای بزرگ در حوزه خزر، که به‌طور عمده شوروی آن را بر عهده داشت، نقش بازیگران ثبات‌ساز بوده و سیستم نفوذ و مداخله در این منطقه در این دوره به‌صورت عاملی مؤثر در برقراری ثبات در منطقه عمل کرده است.

اما در سالهای بعد از فروپاشی شوروی تعارض منافع قدرتهای مداخله‌گر در منطقه خزر مجموعه‌ای از تضادها و رقابت‌های موازی و متقاطع را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و امنیتی شکل داد. این امر رقابت‌های دائمی را میان قدرتهای بزرگ شکل داده و باعث شده تا رقابت و منازعه آنها با یکدیگر بر سر منافع خود به درون منطقه کشیده شود. از اینرو هم زمینه‌هایی که همکاری قدرتها را با یکدیگر ایجاب می‌کند (مانند مبارزه با تروریسم) و هم درگیریهای دولتهای منطقه با یکدیگر، همه راههایی هستند که باعث می‌شوند یک یا چند قدرت خارجی در تداوم یا حل و فصل درگیری‌های منطقه حضور پیدا کنند (آلیکر، ۱۳۸۲: ۳۳۴). این رقابت گرچه بین قدرتهای بزرگ است اما بستر اجرایی شدن آنها منطقه خزر است و قدرتهای بزرگ می‌کوشند با جذب همکاری دولتهای منطقه منافع خود را تعقیب نمایند. هر یک از قدرتهای صاحب نفوذ در منطقه سعی دارند با وارد کردن دولتهای این منطقه در حوزه نفوذ خود، ضمن اتحاد و نزدیکی با آنها برای تأمین منافع خود در منطقه، نقش و دامنه قدرت خود را در صحنه جهانی وسعت بخشند (اسکلیارف، ۱۳۷۵: ۷۹).

هریک از دولتهای منطقه نیز برای تعقیب منافع خود ممکن است همکاری و اتحاد با یکی از قدرتهای بزرگ را ترجیح داده به گسترش روابط با آن قدرت بپردازد. بنابراین منافع دولتهای منطقه با منافع قدرتهای بزرگ پیوند می‌خورد و به تبع آن رقابت‌های قدرتهای بزرگ به رقابت بین دولتهای منطقه که هرکدام به‌سوی یکی از قدرتها تمایل پیدا کرده است، تبدیل می‌شود. «توسعه اتحادها با کشورهای همسایه یا دول دور دست (شامل ایالات متحده) می‌تواند روند بروز کشمکش در منطقه را شتاب بخشد» (آلیکر، ۱۳۸۲: ۴۳۸). حال اگر در نظر داشته باشیم که در منطقه خزر و مناطق اطراف آن شکافها و اختلافات زیادی وجود دارد، پیوند رقابت‌های قدرتهای بزرگ با این شکافها و اختلافات موجب تشدید و فعال شدن آنها می‌شود. مرزبندی‌های سیاسی و بافت قومی و زبانی منطقه خزر و مناطق همجوار این مناطق را به کانون کشمکش گروهها، اقوام و کشورها مبدل ساخته است. مناقشات قره باغ^۱، بحران چیچن^۲، شورش آبخازستان^۳، اختلاف بر سر مالکیت بر آمودریا^۱ بین ترکمنستان با ازبکستان،

1- Karabakh
2- Chechen
3- Abkhazia

با قزاقستان بر سر بخشی از استان مانقشلاق^۱، اختلاف بین آذربایجان با ارمنستان، منازعات بین اقوام و نامنی و بی‌ثباتی و آوارگی و مهاجرت را بین کشورهای منطقه به وجود آورده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۵: ۱۴). دولتهای منطقه ممکن است با هدف بهبود موقعیت خود در رقابتهای منطقه‌ای به سوی اتحاد و همکاری با قدرتهای بزرگ روی آورند. در مقابل قدرتهای بزرگ با هدف استفاده از رقابتهای منطقه‌ای برای پیگیری منافع خود به حمایت از یکی از طرفهای رقابت و منازعه منطقه‌ای می‌پردازند. نتیجه این وضعیت آن است که با امیدوار کردن طرفهای منازعات به تأمین منافع خود از طریق منازعه، امکان مصالحه را از بین می‌برد و به افزایش شکافها، تشدید رقابتها و گسترش منازعات منجر می‌گردد که از پیامدهای آن تداوم وضعیتهای بحرانی در منطقه است. «با توجه به رقابتهای قدرتهای بزرگ به نظر می‌رسد در یک دوره طولانی قدرتهای بزرگ منافع یکدیگر را در منطقه نادیده خواهند گرفت و آن را تهدیدی برای خود تلقی خواهند کرد که این امر موجب تداوم وضعیتهای بحرانی در منطقه خواهد شد» (واعظی، ۲۰۰۸: ۷۷). تلاش دولتها برای پیشبرد منافع خود در فضای رقابتی و مناقشه‌آمیز آنها را به سوی شکل دادن ائتلاف و اتحاد با یکدیگر سوق می‌دهد. در نتیجه با توجه به وجود منافع متعارض، متضاد و مشترک قدرتها و دولتهای منطقه دسته‌بندی‌ها و جبهه‌گیریهای سیاسی متفاوت و رقیب در منطقه شکل می‌گیرد. این امر با تداوم بخشیدن به رقابتها و کمک به استمرار شکافها و منازعات موجب تزلزل در ثبات منطقه‌ای و بروز بی‌ثباتی در منطقه می‌شود.

نتیجه‌گیری

با مرور نقش و تأثیرات نفوذ و مداخله قدرتهای بزرگ در منطقه خزر در دو مقطع قبل و بعد از فروپاشی شوروی با دو وضعیت متفاوت در منطقه روبرو هستیم. در زمان جنگ سرد ابرقدرت شوروی به‌عنوان تنها قدرت برتر و مسلط در بخش وسیعی از سرزمینهای سواحل دریای خزر، مانع از ورود دیگر قدرتها به این منطقه می‌گردید. این امر باعث شد ساختار نظام منطقه‌ای، ساختاری با وجود یک قدرت مسلط باشد. در چنین شرایطی از بروز سیاستهای

1- Amu Darya

2- Mangyshlak

متفاوت و رقیب در منطقه جلوگیری شد و سیاست واحدی در منطقه جریان یافت. بنابراین شکافها، منازعات و رقابت‌هایی که می‌توانست به بروز تنش و بی‌ثباتی منجر شود امکان بروز نیافت. لذا ثبات و آرامش نسبی منطقه‌ای بر منطقه حکم‌فرما گردید. از اینرو نقش قدرتهای بزرگ در این دوره نقش ثبات‌ساز بوده است.

اما با فروپاشی شوروی سابق و به‌وجود آمدن خلاء قدرت در آسیای مرکزی و قفقاز، منطقه خزر با توجه به ویژگیهای ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک، عرصه رقابت سخت بازیگران فرامنطقه‌ای و قدرتهای بزرگ شد. با توجه به منافع متعارض و متضاد قدرتهای بزرگ در منطقه خزر، امکان همسویی قدرتهای رقیب با یکدیگر بر سر مسائل منطقه دشوار و غیرممکن شده است. وجود رقابت دائمی قدرتهای بزرگ در منطقه ضمن آنکه مصالحه بر سر منافع را برای قدرتهای بزرگ دشوار کرده، با کشاندن رقابتهای قدرتهای بزرگ به منطقه و تسری دادن آنها به درون شکافها و منازعات منطقه‌ای باعث تعمیق رقابتها در منطقه و تشدید شکافها و منازعات منطقه‌ای شده است. تداوم رقابتها و ایجاد گروه‌بندی‌های سیاسی منطقه‌ای در حوزه خزر توسط قدرتهای مداخله‌گر باعث بروز بی‌ثباتی در منطقه شده است. در چنین وضعیتی قدرتهای بزرگ در منطقه عامل بی‌ثباتی شناخته شده‌اند.

آنچه می‌تواند بی‌ثباتی ناشی از مداخله قدرتهای بزرگ در منطقه را از بین ببرد، محدود کردن مداخله قدرتهای بزرگ در منطقه و گرایش به همکاری‌های منطقه‌ای است. این همکاری‌ها ضمن آنکه می‌تواند به تأمین منافع جمعی دولتهای منطقه کمک کند، با محدود کردن سیاستهای رقابت‌آمیز قدرتهای بزرگ از تشدید اختلافات و منازعات بر اثر مداخله رقابت‌آمیز قدرتها جلوگیری می‌نماید.

قدردانی

نگارندگان از معاونت پژوهشی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) به خاطر مساعدت در انجام پژوهش حاضر قدردانی به‌عمل می‌آورند.

منابع

۱. آلیکر، اولگا (۱۳۸۲): گسلهای منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه؛ عباس کاردان، و حسن سعیدکلاهی خیابان، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۲. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۷۹): منافع ملی آمریکا در آسیای مرکزی در رقابت با روسیه، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۳. اسکلیارف، لئونید (۱۳۷۵): کشورهای حوزه دریای خزر در قرن بیست و یکم: منطقه رقابت یا همکاری؟، ترجمه: مهرداد محسنین، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۴.
۴. امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۳): استراتژی آمریکا در سرزمینهای میانی اوراسیا: نگاه چین، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۵، بهار ۱۳۸۳.
۵. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۸): بررسی علل و پیامدهای حضور ایالات متحده در قفقاز، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره دوم (شماره پیاپی ۱۵).
۶. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۷۵): جغرافیای دریای خزر، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۴.
۷. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴): سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. حیدری، محمد و محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۶): تحولات ژئوپلیتیکی دهه پایانی قرن بیستم، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره دوم (شماره پیاپی ۸).
۹. جلائی، محمدرضا (۱۳۷۳): آسیای مرکزی و قفقاز، ورود به صحنه و ترکیب‌بندی مجدد فضای ژئواستراتژیک، ترجمه رویا درانی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶.
۱۰. جودت، بهجت (۱۳۷۸): مسابقه ژئوپلیتیک دریای خزر: چشم‌اندازی بر هزاره جدید، ترجمه ناصر قبادزاده، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰.
۱۱. داداندیش، پروین (۱۳۸۶): گفت‌مان ژئوپلیتیک در آسیای مرکزی، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره ۱ (شماره پیاپی ۷).
۱۲. دبیری، محمدرضا (۱۳۷۷): اشتراک و تضاد منافع روسیه غرب و ایران در حوزه خزر، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۱.
۱۳. رادمهر، ایرج (۱۳۸۰): سیاست آمریکا در حوزه دریای خزر، فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، شماره ۱۰.
۱۴. روزنامه کیهان (۱۳۷۳/۱/۱۵)، شماره ۱۵۰۳۶.
۱۵. ساندرز، دیوید (۱۳۸۰): الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۶. صدقی، ابولفضل (۱۳۸۱): سیاست خارجی آمریکا در حوزه خزر و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران، مجله سیاست دفاعی، شماره ۴۰ و ۴۱.
۱۷. قاسمی، حاکم (۱۳۷۰): موانع رشد همگرایی در خاور میانه، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۰.